

مثل آباد و بهمان و خرچ روز و زن در اینجا مسجیست از محرمات مکان امکان و شیطانی  
 آن مسجد در سنگ کند و اندک بنگام بیع وقت که فتن خرمین صاعقه و برق در حد پیدا  
 و برقی باریدن آغاز نهاد که هفتاد و هفت گاو که خرمین میگویند از شدت سرما و برف مرد  
 و روز دیگر حرارت بنوعی غلبه کرد که همه آن گاو و آن مرد و تنگ گشتند و دیگری از توابع  
 آن مسجد است که شاسازی چون سبحان که لقبش این کن الدین محمود بوده و مرید خواج  
 مود و حشمتی اند قدس سره از اینجا خاسته و سلاطین آن منطقه که متون تواریخ بزرگ  
 آنها مشحون اند نیز از آن مین اند و شیخ زین الدین و خواجہ مجد الدین هم از آن مکان اند  
 هم مقامی است بانام و خرپوزه باباشیخی در اینجا نوعی خوب میشود که هر قدر بیشتر بکنند  
 کمتر کرده باشند و یکی از کوه های آتشفشان است که در تالستان بلام نمی بندد و در  
 تالستان آتش در فعالیت گرمی است از بزرگان و بیکان آن مکان قطب طوفان حضرت  
 شیخ الاسلام احمد جامی است نیز مولانا نور الدین عبدالرحمن می است قدس الله تعالی  
 اسرار هم که تعریف و توصیف این برد و بزرگوار کاشمش فی وسط النهار در اوقات و انوار  
 روشن سن و از بیان پستی و از شعری اینجا پور به او عبد القدر تلعفی و ذوقی و ریاضی  
 او ظهوری است مشهور و قدس از عظام بقاع عالم و کتب حاجات طوائف بنی آدم است  
 و این ولایت در گذشته سابقه بطوس شهرت داشته و باعث باو ذوقی طور این  
 نور بوده چنانکه در شاهنامه مذکور است که قدس نور و مشهور معطر حضرت علی ابن  
 موسی خلیفه رضی الله عنه و در اینجا طوائف طوائف نام است بسیار در زاد و آن  
 خیر بود چنانی یافته اند و همچنین اکثر شاه و میر و و گسب و زار فیض آثار خشت



منصور و سلطان علی و مولانا عابد القدر و ملا نامی و محمد میر کب صالحی و ملا غزالی و  
 شیخ رباعی و شجاعی و آقاسی و قاسم ارسلان و محمد رضا و غری و تسبی و میر علی و آقاسی  
 و نادری و قدسی و شیدا و غیره اند **نشا پور** از شهرهای مشهور خراسان است  
 بعینت بنای آن شهر اختلاف است یعنی ابنیه طهورت میداند اما آنچه است  
 که برادرشاپورین اردو شیر خیزند را که مابین کرمان و سیستان است بساخت و شاپور  
 پنجم رغبت آن سازوی در خواست او مضایقه نمود و گفت تو نیز شهری بنا کن  
 غیرت کرده نشاپور بساخت و نه نام نهاد و مردم آنرا نیز شاپور میگفتند تا بمرور ایام  
 نشاپور فراموش گرفت و نه زبان فارس شهر را گویند در عجایب المناجات آمده که نشاپور  
 ایران شهر خوانده اند و صاحب عجایب البلدان آورده که در ازمنه سابقه از اقامت  
 البلاد میگفته اند چه بسبب آب و هوای و کیفیت کوه و صحرا در تمام خراسان  
 چنانچه بدان برابرت و لطافت نشان نداده اند و آن بده که کثرت بسبب  
 زلزله خراب گردیده در پانصد و پنج بواسطه استیلائی قوم غران فتر  
 عظیم پانصد راه یافته و در ایام غلبه جنود مغل و هجوم هجوم جنگیز  
 خانه آن سکوم کلفت و کلبای محنت نوعی بد آنوایت و زبده که حال  
 ندرافت و شمالی باقیست بر شام مکان آنمزد و یوم نرسیده گویند  
 و واژه روز شمار کنند مکان آن شهر گردن و نه من کک و چهل و هشت هزار  
 سر بحباب آینه شمشیرت در حضرت بر جبرمان گذرد و بے نور کند  
 چراغها در می **نشا پور** که کان نیزه است گویند با خود

داشتن فیروزه موجب فرحت و فیروزی است و دیدن آن با مداد نوردل زیادت کند  
 و معجون آن مقاوم مسموم است احتمال آن موجب مزید و شناسایی و اگر فیروزه نگینی  
 کنند و بر انصوت نسی گیسوار و کودکی او را در کنا نقش سازند و آن نگین ابر نقشه  
 نشانیده با خود دارند از جادو و سحر ایمن باشند و دیگر در نشاپور ریواجی است که بدان  
 لطافت و بزرگی در پهلوی نشان داده اند چنانکه مولانا حسین اسفزاری در تاریخ  
 مبارکشاهی آورده که وقتی چینی از خلای عباسی ریواجی برده بودند که بوزن هفتاد  
 من بوزده مردم نیک از نشاپور بسیار بر خاستند مثل حضرت شیخ ابو حفص حداد  
 و ابو عثمان جیری و حمدون تصاب و شیخ ابو علی دقاق و ابو القاسم نظیر آبادی  
 و احمد حرب و ابو محمد ترش و ابو بکر فراد و ابو عمر و امیر خالو و حسین بن محمد التلمی  
 و شیخ ابو عبد الرحمن و ابو علی نقضی و حضرت شیخ فرید الدین عطار و امام الایمه محمد  
 یحیی و محمد ابن احمد و محمد بن عبدالسد و امام مسلم و جوهری و شیخ اسحق رابنویه و ابو  
 اسحق ثعلبی قدس سرهم و از فضلا و شعرا استاد الایمه رضی الدین و میر معری و  
 سید صدر الدین صاحب نوزم شاری و امام شمس الدین دوانی و حکیم عمر خیام و  
 شاه تور و خبازی و کاتبی و ابن جلال و جمال الدین طیب و مولانا الطف الله و شیخ  
 یقینری و میر حسین قناری و خواجه حسین بنامی و محمد سومن و میر شریف و قوی و نظیر  
 و میر صفی و نوری و اربی و اربی و غیره اند بسیار از کثرت باغات و اسواق  
 و عمارت جایی نزه و باطروت است و میدان سبز و از نهایت باحضرت و حضرت  
 و آتش و پیکار استم و شهرت بسیار است و اوه الحال آن موضع در عین شهر

بمیدان دیونسیه شتخاریافته و شب سه روز نیز از روز وصال ولین آنجا حرکت  
 میکند چنانچه از سخنان نذرت بیان حضرت مولانا عبدالرحمن جامی است قدس سره که  
 روزی مردم سبز و چون شبشان میخواهم و این از لطف طبیعت ایشان است که در ضمن  
 بدی نکته بنین لطیفی ذوالوجهین بیان فرموده اند و هوای سبز و از نهایت خوب  
 و اکثر اوقات سبزه و گل و ریاحین و ربانها تا آنکه بهم میرسند و مردم آنجا بسیار  
 نظرها و نیز خوش میباشند لیکن تعصب منسوب با قبلی غایت کمیرسانند و باندل و  
 در مذہب سادت بیفک در ما و تخریب بنیان ربانی که عبارت از بیجا کل جهان انسان  
 است میباشد قطع خواهد بود و عالم اگر من از بانه بر سر آفریده است هم بار و نام  
 آخرت هر یکی چو تو در آفرینش که شرم پاد از کرم آفریدگار یعنی المین  
 طغرائی و پسرش ابن همین و امیر شاهی و اوضاع از اثمیار اندا سفلین ولایت  
 در غایت وسعت و ندرت چه در تمام خراسان و در سرکار است یکی اسفلین و دیگر  
 قاین و اسفلین بجز آب و هوا و دیگر صفتهای رحمان بر قاین دارد و فواکش در قای  
 خوبی بحصول می بندد و خصوصاً مرودی است که آنرا از معان گویان بد دیگر شیخ  
 و مکان میزند و در اصل شهر خنایر نامی در سال عجیب التمثال بسیار که غایت  
 سالخورده می و مجوف و میان ہی گردیده اند چنین شهرت که در زمان نوشیروان  
 هزاران شایده اند و هزار فیض آثار حضرت شیخ سعدالدین حموی و شیخ  
 ملائی غزنوی و شیخ آوری و شیخ شرف الدین قدس سره در ان شهر و است  
 شیخ نورالدین عبدالرحمن و شیخ حمزه آوری و شیخ سوزالدین یوحنین از

ملک اند جوین در زمان سابق داخل بهیق بوده اکنون بسیر خود ولایت  
 بحسب اشجار و شمار و باغات جنت آثار بسیار می از شهر و دیار ترجیح و  
 همواره مردم نیک اندانجامند مثل شیخ حموی و شیخ سعدالدین حموی و  
 امام الحیرین ابوالمعالی و سولانا معین الدین قدس سرهم و از خواجگان شمس الدین  
 محمد صاحب و سندنشان از جاهای نیک خراسانست باکو خان بجدیه  
 و صد آبادانی به نمیره اشش از عو خان نیز بر آن عمارت افزود و در  
 القلوب آمده که بنوشان را در زمان بهستان است و میخوانده اند آب و بهایش و  
 نایت درستی و راستی و سازگاریت و محصولانش از میوه و غله نیک لعل می  
 و نیز رنگان آن سرزمین بنجم الدین ابوالبرکات است و زمین الدین صاعد و جلیح  
 محمد کربیت و نوعی نیز از آنجا است **شمس** شیر بانوار خنوا که در اصناف محصولات  
 است مشیت از اینها همین است سفید است از مضامین یکی از قدماست که آن  
 عیبی آن با نام است و دیگر گاشتر است که در زمان سلف سرومی و در آنجا بود که در  
 وقت طلوع و غروب آفتاب است تا یکفرنگ سائید میرفت و هر چند مشهور و در نزد اهل  
 آمده که آن سرور آجاست جنت شایده همان کتاب آورده که در کتب شهر گزیده  
 بودند بهر ستمه از شعری آنجا سولانا طوسی و ناری و نیز قاسم و مرزبان و  
 چنان با و که بعضی بگویند آنجا که در ۱۰۵۰ ... اند اینها کتب و ...  
 در قاص غله و میوه و آنجا خوب میشود و در ... یکی از مضامین گاشتر  
 که اول آن چهار فرسنگ است و جاه نخستین آن سفید و در ستمه شهر

ولایتی است معروف نام سیوه از خربزه و انگور و نار و شقالو و زرد آلو و نوت و سماخا  
بعل می آید انگور حسینی از آن ملک موید کرده بافتق پانصد بار در ظرف با کرده بر عم  
تخته دیگر ولایت بیدند و در فصل چهارم هر روز قریب با صد بار بکشند پیشود که  
از پوست آنها قمشش بچسول بچونند و در فون بره گو سفید زنده در تراز و نهاده  
بوزن بسفروشد و از استخوان خرما نوعی فرجی پروار میزند که زیاد بر آن تصویر  
کرد و ازین نوع خصوصیات بسیار دارد و ملاحظه فی از آنجا است هستان ولایت  
وسیع و مردم کافی با رقت و صاحب قرأت از آنجا بسیار بر خاسته اند و اگر نوبت  
و حساب دانند تا اکثر آنها با غوی حسن صبار محمد و زندق گشته اند چنانکه در سینه  
طول و عرض آن ولایت چهارصد و چهل و سه گز است که در سینه آن شهر است که  
است که یکی از آن طیس سینه است و دیگری بر جنب است که نمندای آنجا شهباز و دیگر  
دشت بیاض اصل شهر قاین است که عالی است شهر با نام است و مندر فیض آباد  
حضرت ابو ذر غفاری رضی الله عنه و عن کمال صحابید در بیرون شهر و در آن  
و ابعث و در هفت یک روز خنده و کبار آید با بطوان آنرا رفته و آن روز او را مکار  
بایان میرساند و یکی از سوایع قاین موسوم بجهت کوهیت و غای و آن که حکیم نوب  
آن رسیده و در پیگاه غار شده است که در زمان سلف حجت از سادات با پاکان  
تقدیر است و او در حین بریت در این غار مخفی شده اند و از زمان تا حال به این  
نزد اند و صلا اثر بر سید و بچگی از ایشان غیوم نمیند و بنا که بعضی نشند و بعضی  
خواهند بود که اینها را در هر دو روز یکبار در سینه آن غار بکشند



بانگند خون در میان می آید بحال نمودن نبار سادات موسوم است و جمعی از مجاوران  
 در آنجا بسیار استند که سالی یک مرتبه آنها را لباس فاخره پوشانند و آنقدر علم بجای آن  
 شخصی نماند که فرقه ملاحده سماعیه و طبقات اول اعیلیان مغرب و آنها  
 چهارده نفر بودند و مدت تسلط آنها در مغرب بین دو فرقه مصر و صد و شصت  
 و هشت سال بوده و چون در میان این تشیع فریق و قبایل بسیار است و بسیار  
 تفریک فرقه است که قابل با امت سماعیه می باشند و در میان آنها فرقه  
 بسیار است از آنجا که مطلقا سو و رابره بودند و بر قبیله صحاب بر آنکه ما از  
 از چاه خشک شده بود و همه آنها اعتقاد حلول روح الهی در بدن غصری آید و  
 و علمای و عوام دارند و محارمات را حلال میدانند و منکر معاد و قایل بتناسخ  
 میباشد اول سماعیه اعیلیان مغرب محال لقب بهم بدین عبارتند و اینها  
 خود را از اولاد اسمعیل بن جعفر صادق میگرفت و نسب خود را باین طریق میرسانند که  
 سو عیون عبد الله بن قاسم بن احمد بن محمد بن اسمعیل بن جعفر صادق و دعوی  
 امامت نمودند و در سنه ۲۹۹ هجری در مغرب خروید و بر ملکیت آن فرقه  
 در سید مستولی شد اما علمای نسب بن دعوی او را کذب نموده اند گفتند  
 که اسمعیل بن جعفر قبل از پدر خود وفات یافت یا سوای محمد اول و ناکند است و این محمد  
 بعد از اولاد او بود و ابو نصر سخا که مقتدای پیوسته بان است به دستور دیگر علما  
 نسب آن همچنین آورده و سایر شیوخ معتقدین بنکر نسب او بند و علمای نسب را  
 در حقیقت کار او انتزاع است نسبتا به مغربینند که از اولاد عبد الله بن سالم بصیرت

و پیر و دلبسته نوانی بود و سبب عراق گویند که و از نسل عبدمن بن میمون قلاح  
 راهضی اهوازی است و اعتقاد مذهبیه که اتم فرقه است از اهل تشیع است که محمد  
 بن عبدمنذکور مهدی موعود است و ابو یزید نام کتب درسی که بر روی خرد بود  
 کتاب از رجال است و از پیغمبر علیه السلام حدیثی روایت کنند که علی راس ثمانی پطلس  
 مغرب و مراد از شمس مهدی و از مغرب تکلیب مغرب از نام عمل حدیث از نظیر  
 ایشانست تاویل مذکور هم از منتهی عالیشان و عالم که یکی از سلاطین عالم است  
 حکم کرده بود که هر جا نام او شود سبوح کنند و میگفت که حق تعالی با من کلام میکند  
 و با من از عاگاه گاه بر کوه طور میرفت و دعای بی غیب نیز میکرد و از حکمای بونا  
 معتقدت نسایف حکیم ابنا و فلس و مری بسیار بودند و است انجمنه پیر شده بودند  
 عاصم ملکیت مصر بیت صلاح الدین یوسف افتاد از جمله فتوحات عاصم پیر  
 عاصم نامی بوده از کت زمره و صد بار بلبل کتب انجمنه و چون مستضای می که پادشاه  
 پیر ششم است از انفرق پس بزرگ نمود و امر تمام و ایچید گردانید و بعد از چند گاه از  
 بنیاده پیر و ام حرمه عالی با قایم تمام ساخت تا باین بعد انجمنه او را عملیه و قدر  
 زمره و بنا بر اصل مذهب که نصرت اول اعتبار دارد با امامت از قایل شدند و در  
 تبرک و زمره و بنیاد بنی بر طبق و حبیب است اتفاق کردند و حسن بن صالح  
 بن علی بن محمد بن اصفی بن حسین بن محمد حمیری اعتقاد امامت ترا کرد و بعد از  
 بود داشته و پیر بن بیاح بینی است از انجا بگونه و از کوفه و انجمنه است  
 بود حسن و زمری تا بعد از انجا بمصر شتافتند و چون سفلی پادشاه شد برادر خود

تزار را با و پس در مجلس انداخت هر کس در زمان جان دادند و حسن صباح  
 چون دشمن شعلی و معتقد تزار بوده با یکی از زنان تزار ساخته یک طفل از آن زن است  
 آفریده گفت این پسر تزار است و بنام او دعوت آغاز کرد و ماوی نام نهاد و در جمعه  
 ۲۸۱ هجری چاه شد و سه تعلقه آتوت و دیگر قلاع طبرستان و قهستان و رودبار و ستیافت  
 و اهل آنجا را قبول او فرقیته شده دعوت او را پذیرفتند و چون سنج سنجی ای خصوص  
 او در گذشت کارها و فروع تمام گرفت او طریق زهد و انزوا مسلوک می داشت و بتصا  
 میپرداخت و معانی اصول و فروع محکم را تا ویات میکرد و سی و پنج سال بگذشت  
 گذرانید در چهارشنبه هفتم ربیع الآخر در شام پانصد و شصت و دو روز گذشت مورایام را  
 بسیاری از عظامی اهل که بر آتش الحاد و تشیع او انکار داشتند بزخم فداویان کشته شدند  
 و چون ماوی که او را پسر تزار بن مستصر سما عیلی قرار می داد هنوز طفل بود که نام شخص  
 خلیفه خود ساخت و بجهت ماوی وصیت کرد روزی این ماوی را شوق اغو و غلبه  
 کرد و بجز این کیا را طلبید پس بگردید که بزعم آنها جمیع محرمات شرعی برای ما حلال  
 اند و او را می رسد هر چه خواهد بکند و بچنان کیا بار داشت پس آنکه در حسن و سحر  
 اثنان ماوی مرده بود و نهیم ظهار آن زن است و علی الاختلاف حسن خود را پس  
 قرار داد و عوامی نامت نهاد و خیلی خوشنمناوره و شاعر و حاذیر جواب بود و خطبه  
 میخواند و روزی در خطبه گفت که امام را می رسد هر چه خواهد کند و رفع تکالیف شرعی  
 نماید مرا امر الهی باین غیب رسیده است که از شما تکالیف شرعی ساقط شود و محرمات را  
 حلال سازد هر چه خواهید کرد و بشید شریک با هم تقابل و تنازع کنید و از حکم امام سر

نروید همچنین روز هفتم در رمضان در شصت و پنجم پنجاه و پنج در پامی قلعه الموت  
 مردم را جمع کردند و نوبت بخداد و چهار علم سخن آورد و سبزه سفید بر چهار کفن سبز افشانید  
 و خطبه خواند که من امام تکلیف از شما ساقط کرده او امر شرعی از ظاهر مرفوع گردید  
 این دو روز زمان قیامت است ظاهر را اعتبار می نیست از منبر فرود آمد و فطرا کرد و مر  
 تکلیف فوج طایبی شد قوش او متفق شدند و آن روز را عید القیام نام کردند و  
 حسن تا چهار سال حکومت گذرانید و پسرش محمد بن حسن تا چهل و شش سال  
 زوش بود و از حسن صبح تا این وقت یکصد و بیست و چهار سال از حکومت آنها که  
 بود اما خواجه جلال الدین حسن بن محمد بن حسن در زمان پادشاهی خود از طریقه جد و پدر  
 تبرک کرده از جاه شریعت تجاوز نکرد و صفای اعتقاد خود بدو اختلاف باز نمود و علماء و  
 صلحی بصفای اعتقاد او گواهی دادند و او را نو مسلمانی خوانده اند و مادر خود را  
 حج خانه کعبه تحف و هدایا روان نمود و در وی از دیه های رود بار مسجد و حمامی بنا  
 کرد و رسم افان و اقامت و نماز تازه گردانید و بیست و هشت سال نیم در رمضان شصت  
 شصت و شصت و در گذشت اما پسر او علاء الدین بر بنیاد شایسته موافق است  
 خود ملی شد و پسر او رکن الدین خورشاه نیز بر روشش طایفه بود چون با کونان  
 شصت و پنجاه و سه موافق نویسی میل بریان درآمد و از کنار سید چمن بقتل  
 با دره برنجی نه بدو در رکن الدین خورشاه را بعد تحصن محاصره گرفتند و بعد از  
 قتل سید و بقیه ملاها با عیله در شصت و پنجاه و چهار سال از آن بود  
 گردید و در کربستان نیز قتل عام فرمود و بعد از مردن رکن الدین خورشاه

بود و قلعه الموت باز خروج کرد چون موصول تا مار و وقف شدند لشکر بی بوی فرستاده  
 او را با خاک برابر ساختند تا قریب طبرستان بجال ختخابرد و بعد از کسی از اهل انفرقا  
 مدعی امامت نماز و قلعه الموت را داعی کبیر حسین بن زید و شهور کلمه دو صد و چهل  
 و شش بدست کرده بود الموت در اصل لغت آن موت است یعنی آسمان غنای انفاق  
 آنکه در وقت آن بحساب بل موافق سال استیلا می حسن صباح بود و الله علم در  
 طبرستان چشمه است بالای کوهی که اگر با آب برو می زند بایست چون مردم بیابان  
 شوند روان گردد اگر شد بار چنین که است با آب بود تاریخ قوام انبلی که مسطور است که  
 وزی در طبرستان چشمه است در میان آن از آسمان بنفیا و که سنگ بود آن  
 او از شعری درستان بود باره که در پیشین صباح بود با نتیجه تراری متخلص شده  
 و نه تکی و بن حسام و آصفی و ولی دشت بیاض و خندوی است با طعام قریب  
 بدستان شکر است مختصر و از خواص اشهر است که کسی در اینجا عاشق نشود و اگر  
 عاشقی در اینجا شد عشقش زایل شود و در آنجا که در چشم نبود مرغ آنجا بجا است  
 نخورد و خود در اینجا بوی ندهد و لیکن این همیشه بوی خوش مشام میرسد و آنکه  
 آب تلخی است که دفع بوی دهن نماید بواسیر اینکند و چون بسطام از جاهای با نام  
 و آن مرغ است که از غایت لطافت شک جنان و بوفور فیض و هوای نعت و صد  
 رضوان است و دیگری از مضافاتش این نام چایی است که اگر نایابی در آنجا از مضافات  
 بود و طوفان گردد و مادام که آنرا بر نیارند تخفیف نشود و اینجمله قطره آب وضوی است  
 که سلطان العارفین از آن لذت و از همه بهتر و خوشتر مسکن و مولد حضرت سلطان

العارفين شيخ ابو زيد و شيخ ابو الحسن خرقاني است قدس الله سرهما الا قدس که بان بر بسیار  
 بلاد جهان بزرگ فضل جهان دارد و افعال در جوار بطام شصت و نه با چشمه است  
 که هرگاه که حیض در آن افکنند باو پیدا شود بعضی در وقت خرمی که بی انگار کنند و بر که  
 از آن آب خورد و شکم گردد و آنچه بر باد خوانی گویند و از این کاران اسنان شیخ ابو جعفر  
 رحمه الله علیه از شعر منوچهری ملحق سلطان محمود ناریت حمد و تمهید در این خطه  
 و ضمیر منوچهری پشیمان که تا حال نخبه نامه تحریر بر طبق تسطیح جاریه و تعلق بخوار است  
 گر چند شیخ از ماورا نهر و غیره که در این قلمه باین سینه واقعه اجازت بر چه قلم اند  
 تعلق بقرآن مجید خواهد داشت **صفهان** از بلاد معتبره است در آن بعضی حکما ترا  
 بحسب طول و عرض از اوله ششم شده اند و هوشیار مال گبری است که در صبح است که  
 در ظل آفتاب چهارم است و در بنامی اصعبان تفاوت بسیار کرده اند و بعضی گفته اند  
 صعبان بن فلور بن بلوطی بن عثمان بن یاقوت از بنا کرده و برخی از اقبیه صعبان  
 بن سالم بن فوج صید است و جمعی برین اند که صعبان لفظ است از صعب که بعضی چهار  
 و شان معنی سواران که معنی تمام این لفظ شهر سواران بوده با و زمره گفته اند که صعبان  
 نام نام سورت در عیایب البلدان آورده که این شهر را و قدیم بود و چون خوانند باعث  
 آنکه چون بنی اسرئیل از سخت نصر گریختند پاره از خاک بیت المقدس را برگرفته و در عالم  
 میگردیدند چون خاک صعبان را موقوف خاک بیت المقدس یافتند و آنجا کهنه کرده  
 موسوم بود و دیگر گویند و صاحب آثار البلدان آورده که آن شهر را سکنه بنا کرده و آن شهر  
 است و در آنست قدس مطهر است که صعبان است چهار پا و پد بود که عمارت آن



نیز از اصحابان بوده عماد الدین کاتب لایت بن سعد و صدیقی و ابو عبد الرحمن  
 نافع که یکی از قرآنی است و ابو بکر بن داود و قطب و سحبی بن عبد الله و شمس الدین  
 محمود و ابو عمر موسی از علمای ربانی آن ملک برخاسته اند از حکما حکیم ناصر و علم  
 نیز از نجاست و از شعرا محمد صفرو و جمال الدین عبد الرزاق و پیشتر کمال الدین  
 اسمعیل و رفیع الدین مسعود لبنانی و فرید حول و شیخ اوصدی صاحب جم و شمس  
 الدین و حمزه اصهبانی و قاضی نوری و صاعدی و صلا و جزینی و ضمیمی و صبر  
 و شکیبی و باباطالب و صفیا و غیاث و ملا و غا و دغلی و حسن و ابو علی و وفا  
 کور و امیر مانی و مذاقی و کلامی و سلامی و بنلی و غیره نظر ولایتی است  
 نزه و باطراوت است مشتایب می روان و اشجار فراوان قریب سی پاره  
 ده دار و شین نور الدین عبد الصمد از میدان نجیب الدین علی بن برغش از آن ملک  
 زواره نیز سی پاره ده دار و زواره برادر استرمال است بر بنامی آن گماشته  
 اردستان ولایتی است تضمن پنجاه پاره ده چون بدینش گیت از لغات  
 خوب بصول نمی پوند و اما فو اکش نیک میشود خصوصاً آنکه هر قدر صفت  
 کند گنجایش دارد حمد مستوفی در نزهت القلوب می آرد که بهمن بن اسفندیار  
 اشخا در آنجا ساخته بود که مردم از اطراف و کناف عالم آمده بزیارت آن  
 قیام نمودند و مولانا محمد زمال و قاسمی و غباری از آنجا است کاشان <sup>که است</sup>  
 است تراز خسار شاهان و پیراسته تراز زلف محبوبان عمارت پاکیزه و سوار  
 مصفا دار و کاشان از شهرهای جدید است زبیده خاتون بنت جعفر منکوحه

مارون الرشید لشکر بطالع بند بنامها داده است و شیرینی و پاکیزگی اکثر در تمام  
 ایران شهری نیست و متوطنان اینجا اکثری بصنعتی و شغلی مشغولی دارند و  
 شعر باقی را بحال رسانیده اند و هفته سه روز صرف سیر و صحبت نموده است و  
 مردم کشمیر بسیار باطریق و نشاط می سپند سالی دو نوبت سیر و جمعی مشغول  
 دارند و اول در آوان ربع متوطنان اینجا سیر و میرا و اعلی و اونی از شهر آمده و  
 یکماه بر کنار سبزه و صحرا خیمه اقامت بر پا کنند و با هم صحبت می نمایند و  
 در فصل گل از خانه نشینی چه فایده ندارد شوی تو کور نه بینی چه فایده دارد دیگر  
 گل و در فین است و در فین چشمه است عظیم که از یک سنگ بر می آید چنانکه ساجان  
 جهان مثل چشمه که نشان داده اند اگر از اعات و باغات کاشان برین  
 دیگر آنچه قابل تعریف است چنانکه در روز ولادت خدا نشهر است که هر گامی دلار است  
 و در هر قدمی صنیعی ملاحظه می افتد نظیر همه نور شید و بیان می بینان همه  
 زمین که سیمین سربان است توان جان او اگر ز نیست در دست بی یک  
 بوستان نازیبان است و از قسم میوه و فواکه آنچه در زمین است آن شهر همیشه است و هیچ  
 شهری نیست و خر بوزه نوعی نگاه می دارد که اگر بعد نور و نه هزار من احتیاج  
 افتد شخص واحد سا مان می نماید و آنقدر از خشکات و غمزدگی است که در این شهر  
 است که لفظ کاشان و عقرب در حساب حمل با بر است و عجیب آنکه در غریب حضرت  
 میسازند و در منبک از کاشان در این سابقه بسیار بر خاند حضرت عزالدین  
 صاحب ترجمه عوارف و شرح قسیده قاریه و شیخ کمال الدین

عبدالرزاق صاحب تفسیر آیات و کتاب صفا حار حمة الله علیها انما سبحان الله  
 فضلا و شعرا نوشیر و ان خالد و افضل الدین و رضی و سید جلال الدین و حسن  
 و مخلص و محتشم و میر حیدر رفیعی معنائی و میر شمس و ملا طینور و فحیحی و حاجتم و  
 شیخ و ملا حیدر زهنی و رضامی و یوسف و غیره از آن ملک بر روی کار آمده اند  
**جسز بادقان** از ابنیه های بنت بهمن بن اسفندیار است در نزد اهل  
 آده که چون های اشهره ابر تمام رسانید موسوم به شجره چند نام های معروف  
 کرده بعد از آن که آبادان شد و بگلبادگان شتخار یافت و عرب مغرب  
 ساخته جریادقان خواند بوشش معتدل است و ارتفاعش نیک بصورت  
 می آید و نجیب الدین از شعری آنجا است که مقرر جای است و میوه کم میوه است  
 نیک بصورت می پیوندد از شعری آنجا ملا علی نقی گفته است و برادرش مفتی  
 حاکم است که است قریب چنان فرسنگ که تمام باغ و باغی است که در آنجا  
 خوب میشود مخصوص سبزی است که آنرا خلاطی نامند و انگلیس بسیار در آنجا  
 می باشد و از شعری آنجا نالی صاحب محمود و آینه است تابعی و طاعتی و سرود  
 و شوقی و شاد مراد و نامی و تصنیفی است شخصی از آقای حسین خان که پرسید  
 که سفیدم در شجره خرم جنگلی را صاحب میگویند جواب داد بلی صاحب  
 این ولایتی است و در این سابق از فتوای تفریده احوال بلای سبزه است  
 برین ولایتی خوب دارد و نیک بصورت می پیوندد سید جلال الدین  
 شعری آنجا است **لغرس** ولایتی است که طرزش کوستان است و در

که بیرون روند بگریوه باید رفت هوای معتدست و آتش از چشمه کار بر است و همه وقت  
 در آن ولایت از زالی بود از میوه انگور و شفا خوب میشود و در یکی از کوههای او  
 نمغاره هست که کسی نهایت آن نرسید و در میان مردم آنجا چندین تنه دارد  
 که وقتی گاوی بدرون آن نمغاره رفته و از فرغانه بیرون آمد بدین جهت آن نمغاره را  
 گاوغل میگویند چه خل بزبان آن ولایت سورخ را گویند و از شعری آنجا میرسد  
 و میر عبد الغنی و ملا و جوی و ظهیری تفرشی است قسم از شعری مظهر عراق  
 بوده آنجا حال چندان عمومی ندارد از چهار شهر که طول و عرض مضافات آنها  
 صد و نگرفته اند یکی قسم است و عجایب البلاد آمده که حجاج همت بر آبادانی آنجا  
 و قسم را خاک فرخ میگویند و تربتی بس مبارک اردوچه مشهور است که چهار صد و  
 چهل و چار مام زاوه و ولی در آنجا آسوده از آنجمله کی مزار فیض الانوار حضرت  
 نبی فاطمه همیشه نام علی بن موسی الرضا است رضی الله تعالی عنهما و حاجت  
 در غایت فیض و صفا و هوای قسم معتدست و از میوه آنجا و خرپوزه نیک  
 بصول می پیوند و گویند در آن ولایت عود بوی نمد و نزدیک آن شهر وادی است  
 که یوز در آنجا بسیار میباشند و میگویند که حضرت عیسی علی نبیا و علی است سلام از  
 آنجا خاک خمیر کرده با آن ابی شبیر ساخت و زندگی یافت و هم در آنجا  
 مرده زنده کرد و در ایام سالافه در آن بلده طلسمی ساخته بودند که مردم آنجا از  
 مار گروم بھذا ضرر نمیرسید و در آن ناحیه کوهیست که از بسیاری مار و گروم بالا  
 رفتن بر آن امکان ندارد و در آن نزدیکی نمک است که هر سال از آنجا نمک بریزد

قیمت و بهای نیک در آنجا نذر و چهار پای باولنگ شود و حضرت شیخ نظامی  
 در آنجا تولد یافته چون در گنجینه شود و نما گرفته بگنجوی مشهور شده از شهر آنجا خواجه  
 شهیدی و گلخن و وحیدی و قاضی جهان امیر حضور می و امیر شکی و ملک خمر  
 طهری بوده و ساقی نامه بر عجم او گفته و چری شمشیر و حضرت مکره خاری و امیر و  
 و بهاری است ساوه از شهرهای قدیم است طهرت بنامی آنرا نهاده و پیش  
 از روخانه مرو قانست از میوه های آن گور و انجیر و انار و سیب نیک میشود اما جو  
 گاه آن ولایت چهار پایان ساگار نبود تا مرتب که گاه قم بهتر از جو ساوه گرفته اند از  
 جانی متبرک شصیری که مراد فیض آن رسید امام اسحق بن امام همام نو کاظم  
 رضی الله عنهما و دیگر مقبره حضرت شیخ عثمان ساوجی که در شهر ساوه بود و در  
 در عهد سلطان غازان خان وفات یافته و نیز در چهار سوستان جانب مغرب مسجد  
 که آنرا با شمول پیغمبر سید ارنند در سابق ایام بر کنار شهر کعبه بود که بحال  
 و نشان آن ظاهر است و در شب لاوت کثیر السعادت حضرت خاتم الانبیا صلی  
 علیه و سلم خشک شده و در یکی از مضافات ساوه کوی است که چون بآنچه باب  
 بالار و دیوان نزد گنجینه پیش از آن باشد بنظر آید و متصل ایوان دیگر است سنگین  
 و در سقف آن ایوان چهار سنگ مانند چهار پستان گاو بیرون آمده که همواره  
 از آنها ستقاطر است گر پستان چهارم که وقتی آنرا کافی کبیر از آن زمان خشک  
 شده و بر دیوان سوراخی است که بعضی راه آن شده است و بعضی ننگ بر عجم  
 ساوه آنست که به فرزند یک شمشیر در آن منقذ تو نذر رفت و اگر او را میشد بنا

در نجاشی نعل فریاد و پند نصیر الدین طوسی از ساوه است آنچه چون در طوس بوده  
 بطوسی مشهور شده و در قلعه الموت که یکی از قلاع معتبره رود و بارهستان است بجز  
 مستصر می مجوس شده با کوخان و اخلص کرده با خود گرفت اسلام بعد  
 قتل عام کرده خلیفه را با اکثر علماء و سادات شهادت رساند و از شعری با کمال ساخته  
 سلطان ساوجی است که از شعری قدیم جهانست و آنست که در همدان بن  
 سام بن نوح بطالع ثور بنا نهاده و صاحب تبت القلوب آورده که آن بمشید بن  
 نعل ساخته برایش سر و دست و آتش زکوه است و طرفش بحسب نزه و جلا و بر و  
 نموده کشیده نشان باغ جنیان است گویند هر که غمگین در آن شهر در آید شادمان گردد و در  
 عوایب السلطان مسطور است که در زمانه سابقه در آنجا پادشاهی در رعایت بروت بود

و یک نیزه وار و رانند یار برف می افتاد حضرت سلیمان علی نبیا و علیه السلام صخره  
 چینی را گفت که چینی بسیار که شدت بروت و کثرت بازندگی درین زمین کمتر شود  
 صخره چینی شیری ساخته بطایب سبزی را و برف را همدان مندرج گردانید و بعضی  
 فضلا از عقید و آنکه خطبه که خوانند از جمله اعمال طیب است و گویند بر یک سنگ در  
 جانب غرب واقع شده و در نزد او زده و سنگ پاره اند گویند و از زده هر چه  
 از طرف آن چران می پذیرند و همیشه وقت قلعه آن از برف خالی نباشد و ما شاردن  
 از بگذرد خندان سایه گسترده و بار و برف و حکم خلد برین در و از متعلقات است  
 و از اولیای کمال همدان حضرت حواجه یوسف همدانی و حضرت عین القضاة  
 و حضرت امیر کبیر سیدین شهاب الدین محمد و سوزندار محمد شایان میر محمد

چنانچه شیخ محمد الدین عراقی و ابو عبد الله و اخضر و سید محمد تقی اسرار هم و نیز  
 حضرت ابو الحسن بن ابی تقی صاحب بحیثی الاسباق قدس سره از اندیاری است و از  
 علمای شیخ حافظ ابو علی و حافظ اتمی و مسروق و ابوالفضل جعفر و از شعرا مسعود بن  
 سعد سلیمان و اشیرالدین دامغانی و میرغیث محوی و حیرانی و ضمیری و هلاکی و اسکندر  
 و اقایر و عبدالغنی و قصیری و بزرمی و حسید کر و مشربی و پناهی و طالب کلیم از  
 ملک اندکها و شهرت قدیم و زعم صاحب عجایب البلدان آنکه آن بلده از بنا  
 حضرت نوح است علی نبیا و علی السلام و نامش نوح و نوح و ده و بجز اینها  
 نهانند شده و در حبیب آورده که در کوه نهانند سنگی است عظیم و هر کس افتاد  
 باشد و یا مرضی خواهد که از خاتمیت حال شان قوف یابد نزدیک آن سنگ رود  
 بیست و یکم کشف احوال شبانجام بر دو البته سرانجام کابنحواب بنید و بنمفی تخلف  
 کند و صاحب مجموعه نوادرات می آرد که در آن نزدیک چشمه است در سنگان  
 کوهی که چون کسی محتاج آب باشد بخارود و با او از بلند گوید که محتاج آبم است  
 فی الحال روان شود چون زراعت و از آب استغنی شود باز با هم جمع رود گوید که  
 کفایت فی الحال آب منقطع شود اگر باین دستور عمل کند و نزد بعد از سه روز  
 از وسیل بندوبست ملاحظت هوا موصوف است و بکثرت اشجار و انبارها  
 و در بیرون از وسیل سنگی است ده ضد من تخمنا و در متانت بشاید که این آب  
 کند هر گاه از وسیل هزاران محتاج شوند سنگ را بر گاو ان بار کرده شهر منبند  
 ما و امر که سنگ در شهر باشد باران می بارد و چون از بیرون بند بایست که این

مقبره شاه صفی و اولادش را نجات قزوین در سلک اعظم بلاد و منظم است  
 و مؤلف عجایب البلدان و جبا تبارح گزین در شان آن بلوغ حاوی است وایت کرده اند  
 اما نزد محمد بن بصیرت نرسیده و با خات و با طین در آن بلد بسیار اند و مردم آنجا  
 بصفت مروت و انسانیت مشهور گویند که پیرو و نظام قزوین مقبره علییه در آن  
 چون چارپایان آن را در شکم پیدا شود آنجا برند و بچپ رست بگردانند و آن  
 و ابه گین کند و از آن اطم نجات یابد و در تبارح گزیده مسطور است که مرزبانان قبیل  
 معروف مشهور در قزوین بوده اند در میان ایشان علما و اهل حدیث بسیارند و تا  
 یافته چنانکه در تدوین که شتمت بر احوال قزوین مذکور است که شبی از منای که  
 در سخالی بود آوازی آمد که رخلونی یا اهل مرزبان همان شب چهل و نهمین پی ما  
 از قبیل ایشان در گذشتند و صاحب سیر میگوید که در زبان مادر قزوین شخصی  
 خربزه پاره کرد و نوری از آن برآمد چنانکه خانه روشن گشت و تا سه شبانه روز نور  
 از آن خربزه میافت و مردم فوج فوج بزیارت آن می آمدند و همچنین میگوید که در  
 قزوین زنی در چیزی را نیکه نیمه برین بر شکل دختر بود و نیمه علی از ناف بالاد و  
 پیکر چهار دست و دوسر بر همه متحرک بود قریب پنجاه شاه آن طفل زنده بود  
 عجب دالته آید و وضعی است بنزدیک قزوین و در آنجا چشمه آب گرمی است  
 که عمق آن مقدار قامت آدمی است و اگر تخم مرغ در ظرف نهاده در میان این  
 آب نهند و تا ساعتی گذارند پخته شود و بسیار آن چون از آن آب غسل کنند شفا  
 یابند و ک ولایتی با نام است در مسالک و ممالک آن که از خراسان و عراق و غیر



به نام ۳ سیور قنجر ۴ خوارزنده ۵ صحران ۶ شمشیر ۷ شهریار ۸ مساج و بیابان در تربیت  
 اقلوب کرده که رود با قنجران نیز از توابع رزمی بوده و در عهد غازان خان تعلق بولایت  
 رستم دار گرفت و درین ایام چهار بلوک نخستین از می اعتبار کرده اند و باقی را علیحد  
 ساخته و آنقدر در ارتفاعات و افروزی است که اکثر ضروریات قزوین که قریب چهل سال  
 پای تخت سلاطین صفوی بود از آن ولایت بصول می پیوست و ایضا غل و سامان  
 علاوه مردم کاشان نیز از رزمی بصول می پیوند و اهل رستم وار و ساوه و قم نیز  
 از آنش بخشی دارند و میوه نیز در آن بسیار میشود و خصوص خرگوزه و انگور که ضرب  
 مثل است و همچنین انار بلندی که رگی از ترشی باوست و انجیر زرد و آلوده و در آنرا نظر  
 مانند و شفا که با خوانند در غایت ناکت و شادابی است آنقدر حکومت می کرد  
 که بعد از این زیاد ملعون با وجودیکه اول از دوستان و متعلقان شاه ولایت کرم  
 است همه بوده بطبع می که بر قتل حضرت شاه کرم رضی الله عنه بستند این ابدیاد او  
 و چون قدری از او صاف رزمی نوشته اند پاره از دیگر اوصاف آن نیز تحریر  
 میرسد و آنکه در فصل نصف که بتدای <sup>از سیوه</sup> است و بهر اوصاف آن دولت اطباست مردم  
 خوری خود را نمیتوانند گرفت در رزمی تب لیزه معتدای شوند و لیکن این تب لیزه  
 در شبان روزی از دو سه ساعت یاده نیست و بعد از آن بر خاسته هر چه خواهند  
 میخوردند هر جا که اراده دارند میروند چه مشهور است که جمعی از دوستان با بهر گریه  
 میفرستند یکی را تب لیزه آمده و از بگنان التماس کرده شامی خنقی توفیق نمایند پس بخت  
 بزرگ و بسیار همین احوال در راجه که ابتدای مصداقات پنجاب است واقع میشود و بهر فرجه



شرف زیارت شریف شدند و عزت و مقصودات فایز میگردد و ند جانگداز زبان حضرت علی ابن

موسی الرضا رضی الله عنهما روایت میکنند که فرموده اند که من زار اخی عبد العظیم البری کن

زار جدی اباعبدالله علیه السلام و عن کل اهل البیت و در ان مقام و تمام الشهداء

و کتب و اهل تشیع و بعضی اهل تشیع آمده که امام زاده عبد العظیم بسبب واسطه شهادت زاده

سزا کبر نام حسن میرسد و حسن بن زید که والد آنحضرت بوده در زمان ابو جعفر و واسطه

اوست بریند داشته با اتفاق بر او خود اسمعیل که داعی کبر و داعی اول بزرگواریند و در

در طبرستان سلطنت کرد و بر می آمد و وفات یافته در قم و آنقدر غم خورد که در آنجا

ولیا و علماء بر نماستند و آن حضرت یکی این معاذ و یکی حسین و یکی شیخ محمد ابن

معروف بزرگ و شیخ ابو بکر و شیخ ابو القاسم و ابو عبد الله بن داود و شیخ ابوالفضل

خراند و شیخ ذر غم و حمیم آمده و از علماء اهل کربلا که حسن ابن ابی طالب علیه السلام را

و ابو مسعود ابن احمد القزازی و امام محمد الدین را و سکه این در آن زمان در آنجا

از آنجا است و این عقیده و آن بوی هم از آنجا که سینه و آنرا از آنجا که آنجا است

و بنابر روایت شیخ عیسی و بنابر حدیث حواری و بولمان زودت سال و آنرا از آنجا است

و بنابر روایت شاه صفی الدین و غیره اند و اولاب قبر سیدنا احمدرضا علیه السلام در آنجا

و بنابر روایت ابوالفضل و اولاب شریف است و زمین که آنرا سوره شریف است و آنرا از آنجا

و بنابر روایت ابوالفضل که عبدالله بن محمد ابن عثمان تاجر شریف است و آنرا از آنجا

میان آنجا که شیخ محمد بن ابی اسحاق و اولاب است و آنرا از آنجا است و آنرا از آنجا

بلو کسبت از آنجا که آنرا از آنجا است و آنرا از آنجا است و آنرا از آنجا است



رساند گویند در جریان چند روز پیوسته باران بار و و کار مردم با اضطراب انجام دادند  
 او از شغال شنود و متعاقب آن سگ بانگ کند البته با داد باران سکین باید و هوا  
 مشکف گردد و گویان محمود القزوينی در عجایب البلیان آورده که من این کلمت را  
 شنیدم بودم و قبول نمی نمودم تا آنکه نولایت افتادم و بکرات اسمعی را می شنیدم  
 دستم که مطابق وقت منحنی نماید که چون حضرت امام علی بن ابی طالب را از روی  
 مانده اول حسینی که فاطمه صغری بنت امام حسین در عقد داشت و بعد حضرت  
 عظیم است فرزند دوم زید است و این زید بن حسن از یک پسر عقب مانده که او را حسن  
 بن زید گویند حسن بن زید را هفت پسر بوده که امام زاده عبد العظیم که ذکرش گذشت  
 از آنجا بود با آنکه حضرت حسینی را پسر پسر و برادر است و او و حضرت عبد الله  
 محض که بعد حضرت محبوب سخانی است و برادر هم فرزندان بسیار است از ایشان چند  
 بنوبت تا یکصد و سی سال در میان خلافت کردند نقیبا و شیراز و صفهان و غیره  
 اولاد او بودند و فرزندان حسن مثلث در مصر و نوبه و حوالی شام آمد و فرزندان داود در  
 عراق قبیله و نقیبین طلاس از نسل او و فرزندان حضرت نقیبا و بصیر اند و عبد  
 محض شمس پسر بود از جمله اولاد او و ناهل سید موسی چون که بعد حضرت قطب  
 از قطب است و بیان محمد و برادران که در کتب ما در این شهر و در حجاز  
 شهید شده و این قصه نیز در سیرت و حضرت یحیی که خلافت کرد و یار کرد و  
 بعد از آن شایسته و دو قصه بسیار این زیدی و تاریخ عباسی و نگارنده  
 تفصیل نگویست و نسل از حوالی مدینه و بعد باقیست و او پس که در زمان آن

رشید مغرب خانچه بوده و فرزندین او ملوک مغرب جهانها و اندلس بودند و سیدان  
 پسری بود ابراهیم وزیر بر خلافت کرد و نسل او نجاست و امر او شرفی چهار از  
 نسل مسیحی چون اندک ایشان بجایست گذرانیدند و چون همیشه از عباسیان  
 متوجه بودند سید عبداللہ کہ جد حضرت غوث اعظم است بعد از خلافت حضرت  
 یحیی در دین داشت بطرف جیلان افتاد و عگر می در آنجا گذرانید و بعد از وفات  
 اولاد او مجاد کشش نیز در جیلان سکونت داشتند تا وقت پیشین جیلان موسی  
 که والد جد حضرت محبوب سجانی است و حضرت شیخ سید صالح دو فرزند داشت یکی  
 سید محمد و جیلان گذرانید و دیگری قطب الاقطاب شیخ اسموت والارضین  
 سید عبدالقادر که تاریخ عمره ماه مبارک رمضان سنه صد و پنجاه و یک در  
 جیلان تولد فرمودند و در سن ششده سالگی بیخود نشیرف بردند و در آنجا سکونت  
 در نوبند رضی اللہ تعالی عنہ و عن ابایہ الکریم و اولادہ العظام اینچہ سطر تصدیق  
 و کرجیان در باب سکونت ساواته اند بار نوشته شد باقی نایر خوف اطالت  
 کلام موقوف بر تالیف نسخہ دیگر نوشته عثمان قلم بصوب دیگر گردانیده آمد و  
 بایجان ملکت است وسیع مشتمل بر دوسه و قصبات موفوره در ملک نونا  
 تیز است معقیده صاحب تربت القلوب و مؤلف عجایب البلدان از قلم  
 چهارم است و صاحب تقویم البلدان آنرا از قلم خود گرفته در تاریخ نگارستان  
 که بریزان زبده شائون منکوحه مارون رشید و سید یکصد و پنجاه و پنج  
 نهاد و در سنه و صد و پنجاه و چار بزرگ خراب شد باز در زمان متوکل عباسی

بحال نهش اول آورده ایم دولت قیام عباسی ابو طالب هر چه شایسته می بیشتر از آنجا حکم کرد که در شب  
 جمع چهارم صفر ۳۲۲ که چهار صد و سی و چهار با این شماره و تقسیم از آن عظیم میشود و این شصت و سه  
 سیکر و دیناران دارد و غده بخرج مردم از دیوار بست تبریز حکم دارد و اکثر مردم در آن شب سیرخان  
 مذهب بپایب شخص ظلم و سیکر و نیکو یکبار منقارین وقت مذکور زلزله شد که صد و سه روز زلزله  
 نزل داشت بدین بود که گفت دیکم ناصر خسرو در حقه نامه خود آورده که من بدان کاین تاریخ در تبریز  
 بودم هر جمعی که سخن منم را خواند و شنید بودند شاید از کجیل چو کس بودند همه هلاک گردیدند  
 و بگریه که از با بجان متصدی عمارت آن بلوغ گشته هم از طهر مذکور ساعتی اختیار کرد که طالع  
 وقت بروج مختص بود و آن وقت ساعتان بنا نهاد و گفت من تیرماه شرایب زلزله هستم تا سبیل متضمن  
 غنیمت انبیا آن بنا باقیست و در زمان پادشاهان و اولاد او تیرماه تیرماه در سلطنت گشته  
 عمارت عالی چندان ساخته شده که از شرح میر و نیست بعد از آن الی یومنا بدی او اسطر زلزله  
 اینده مهتابی آن خطاه نیافت و در تبریز با غسان فراوان نام و اکثر اخبار و انتشارش و تقاضا  
 خوبی میشود و آتش در استان نهایت سردست چند آنچه در بعضی سنوات بیروت می بود که گشت  
 بارش بر فتنه بشا به میشود که در سه ماهی مردم بی پروا گشت تیر و خیزد اندک و بنا بر این تبریز این  
 در استان آذوقه و سایر ضروریات افضل در سردی است که در زیر زمین ساخته از روی  
 میخواند و در وقت دوم سزای وی و بیگام سستی باری بیروت وی در آنجای نشسته بفرست  
 و قیامت میگردد و در استان و سیزده روز مردم با همی رفتار کند چو قلم  
 این نیز میگویند چون مورده اند در زمین خاک زدن گویند چون اکثر مردم تبریز این  
 میخواند و در هیچ مرگس با ایشان سخن گویند جواب و نشسته میشوند و بعد از پیش از آنکه

رسیده باشد اگر از کسی عیب شنیدم شونیز زبانم زبیرم جواب گویند و تبریز زبان سبب  
صاحب نخوت و کبر و با دشمنان با ننگ سببی خلل در محبت و مروت آن پادشاه پیدا شد  
اعلم بر خاطر خاطر گله است بندان منجی مانند که چون در قی چند از احوال اقلیم چندی هم در سوخته  
بیاض رسید اکنون با هم است که خانه شکنین خاصه تحریر قدسی از کیفیت اقلیم سوخته  
ظنم بجز اندر درین و درین ملامت نمودم سیر گذار چهارم در مذکور از اقلیم سوخته  
بوی گل از استبان بوی بزمی در نگهبانی خیال تازه و تر و در این اقلیم سبب از هم  
از اقلیم سوخته در این اقلیم ظاهر است خاصه در اقلیم سوخته در این اقلیم سوخته  
استند و اقلیم سوخته در این اقلیم سوخته در این اقلیم سوخته در این اقلیم سوخته  
در این اقلیم سوخته در این اقلیم سوخته در این اقلیم سوخته در این اقلیم سوخته  
و شمال و عراق و جنوبی است و در این اقلیم سوخته در این اقلیم سوخته در این اقلیم سوخته  
سبب از زیره و میان این اقلیم سوخته در این اقلیم سوخته در این اقلیم سوخته  
نصت و شش تحیر است و در این اقلیم سوخته در این اقلیم سوخته در این اقلیم سوخته  
از اقلیم سوخته در این اقلیم سوخته در این اقلیم سوخته در این اقلیم سوخته  
که مینع حکمت بود و در این اقلیم سوخته در این اقلیم سوخته در این اقلیم سوخته  
بگیر بدان که مخصوص این اقلیم سوخته در این اقلیم سوخته در این اقلیم سوخته  
بدانکه با و یونان در این اقلیم سوخته در این اقلیم سوخته در این اقلیم سوخته  
ایشان از جانب جنوبی در این اقلیم سوخته در این اقلیم سوخته در این اقلیم سوخته  
شمالی با و یونان در این اقلیم سوخته در این اقلیم سوخته در این اقلیم سوخته

مایه از مینند و باب ابواب خلیجی که معروف است میانه بحر روم و بحر مدیترانه شمال کور و  
 بلاد یونان بر دو قسم شده قسم اعظم بجانب مشرق بلاد اریمنه و باب ابواب خلیجی که  
 به بلاد یونانست و قسم صغیر بجانب شمال و باب صغیر آنست و یونانیان اختلاف بسیارست  
 جماعتی را عقدا دانگه یونان سپردند حق این را بر همهست علیهم السلام و گروهی را عقدا دانگه  
 یونان سپردند بن ثادان بن یافث است اکثر ایشانند که یونان بر دو قسم است از  
 فرزندان عابر بن شایح و توکد ایشان در بلاد یمن بود چون نسل ایشان بسیار شد در میان  
 هر دو بلاد نیزه رسیدند یونان با فرزندان و ششمین یمن بیرون آمدند بجانب بلاد مغرب  
 رفتند و متوطن شدند بعد از مدتی زبان آنهمی بود و می که متعارف آنولایت بود و اگر  
 در بیان اصلی خود فراموش کردند در مدینه افریقیه که در آن زمان مدینه الحکیمه است  
 داشتند و در لطافت آب و هوا از سایر بلاد مغرب مستیاز تمام بود متوطن گشتند و در  
 نهایت اعیان چنین آورده که یونانیان جماعتی بودند مشهور بحکمت قبل از بلاد  
 ذوالقصرین مسکن آنها بلاد مشرق بود چون گذرد در بلاد فارس استیافت یونانیان  
 در بلاد خود بحیره اندلس تقال نمودند اول بحیره در اندلس بن یافث بن نوح  
 علیه السلام آبادان ساختند و بعد از طوفان نوح تا زمان اسکندر بیکس ملکیات  
 بحیره نمیکردند و بعد از طوفان نوح در زمین معمور شده بود و یونانیان  
 تشبیه بحر غی نموده بودند که شرقش مشرق و دوش مغرب و هر دو بال او جنوب  
 و شمال تا بین جنوب و شمال شکمش باشد چون مغربش جنس مضامی آنمغرب بود  
 بیکس تا بین گذر آن دیار میل نمیکردند تا آنکه یونانیان که هم آنها مصروف

تجسس علوم و تکمیل نفوس بود و بنا بر آن از جنگ و جدل لازم طبیعت است چه در میان  
ملت ظاهر بود و در میان فرس بیرون افتد توطن آن جزیره که از معموره برکنار بود  
شدند و بعد از مدتی آن جزیره را آنچه آن قوم را آبادان ساختند که موجب شگفتی  
جمع همسار گشت ایند بعضی از فضلاء که جزیره اندس مشاهده کرده بودند از اهل آن  
و هوا و کثرت شمار آنجا تعجب نمود و گفتند ظاهر آن ظاهر می که معموره ارض بان  
گروه بودند ظاهر بود که معجزه حال دور و دم دست انقضیه یونانیان در آن جزیره  
عملات عظیمه و هیاهو کمال جسمه بنا نهادند از الملک ایشان اطمینان گفتندی که در  
وسط آن جزیره قعست این شجره را کوهی است بلند بود لطیف در دور و نزدیک  
شگفتیست سیستیل هر گاه محتاج بباران باشند سنگت قایم سازند باران می  
چون کفایت شد سنگت ایند بباران بایستد انقضیه چون اوزه لطافت  
وزارت انداز شایع گشت و مردم از اطراف و جوانب با آنجا نهادند یونانیان  
اختلاف مردم بر سمینند که مباد جمعی رهوس رفتن این دیار پیدا شود و ما از  
تبا حاضر ماشک گسترش ایشان از دو طایفه بود یکی عرب و ممل بر یکدیگر بسیار  
و ایشان فاصله همین دریا است پس چون اهل بربر حاجتی حیوان طبیعت طالب  
جنگ و فتنه بودند یونانیان از شناسائی اختلاف ایشان بسیار نکار و ستیگان  
نمودند اهل یونان بسیار بر بیان مداومت عظیم باشند از جهت مویگان  
یونان حکامی خود را جمع کرده آنها را نمودند که تمدنی ساخته شود که همه دشمنان  
گرفتند این جزیره پیدا نشود اگر قصد کنند نتوانند گرفت پس حکم تعلق نمود در

مناسب طلب می ساخته و او را در تابوتی از رخام وضع کرده آن تابوت در بیت الملک مدینه  
 طایفه که در الملک ایشان بودند نهادند و در آنخانه مقفل ساخته گفتند تا این طلسم در اینخانه  
 مقفل خواهد بود و هیچکس را اراده نگرفتن این دیار نخواهد شد بنا بر این ملوک میان در حفظ  
 آن طلسم داد میبانه می دادند و هر پادشاهی که در در الملک طایفه بودی بر در آن قفل  
 دیگری روی تا آنکه میرت و شش نفر حکومت رسیدند و هر یکی قفلی بنام خود بر در آنخانه  
 مستوار زد و بیست و هفتصد نام ملک زریق بود که در زمان تسلطی امیه حکومت آن  
 باو متعلق بود چون حکمت ای قضا می آن کرد که عرب بر تمام عالم استیلا یابد  
 ذریق بر استغفار آنخانه مقفل سجا طریقه حکا و در مانع آمده گفتند به الملک نوین  
 قفلی مجدد بدستور آید بر در آنخانه آن که مبادا حادثه رونهد که تلافی ممکن نباشد اگر مبادا  
 ملک تخمینی کند که در آنخانه نهرو مال و جواهر باشد در میان خود بر این توجیه نمود  
 بخانه و اصل ساری هم قصه هر چند آنها ازین باب سعی و اتمام ورزیدند بمقتضا  
 انسان هر چه علی مانع ملک ذریق بشیر حد و زید و چون از پادشاه چهار و  
 و چهار بود و چکس ارای منع صیرج او نبود قصه آنخانه را کشودند و دیدند جوانی بزرگ  
 سکل از طلا بر او سر نهاده و بر آن نوشته که از سلیمان بن داود است و تابوتی سکل  
 در گوشان نهاده و چون تابوت کشاوند غیله صورت ساری جنبه بطرف عریا  
 که سپان عربی سوار و کما نهاد و شش و شمشیر با حیل خیری دیگر سابقه چون یک  
 علامت نمودند و روی نوشته ز گوش آن تابوت ظاهر شد مضمون آنکه هر گاه در  
 این شکل شبانه جمعی بصورت این سواران بنظره اندلس سازد و نانیان

و بعد از آن یونانیان را در پیجزه جامی نخواهد داد چون ملک فریق واقف شد سپاسی  
 کشید بعد از مدتی در ایام حکومت ولید بن عبدالملک طلق مولی عبد الرحمن بن نصر که  
 از قبل از حکم دید مغرب بود پیجزه اندلس فتح فریق را بقتل رسانید و بر اندیز مشغول گشت  
 بدینکه فاضل ششمی در تاریخ الحکا آورده که همان بعضی آنست که جمیع حکامی که یونانی اند  
 و بعضی هم پاروسی اتفاقاً از دنیا ما محمد بن نصر آمدند و خلاصه آنست که در ذکر حکما است  
 به ثبوت رسانید که اکثر و معتبر ایشان یونانی اند و بعضی رومی و بواسطه این ایشان  
 را القباس شده صاحب عیون الانبیا آورده که یونان جزیره حکما است و یونانی با و منسوب  
 و با یو معشبری در کتاب لوف آورده که در قدیم در مغرب زمین شش کشور بود که از آن غس گفته می  
 و اهل شش بعضی آنرا از غیر خود خواندند پس بعد از مدتی آنرا یونانیان نام کردند و اهل آن  
 آخر گشت استعمال در تصرف آنست که با که متوسط میان اصف و نون بود سابقه شده و  
 یونانی باقی مانده و نیز در تاریخ الحکا مسطور است که عاملان یونان صاحبانند و بعضی  
 بت پرست و لغت یونانی که مورد افریقید گویند و سع لغات بنی آدم است و زبان رومی  
 که او را بطینید گویند مخالف لغت یونان است همچنین که بلاد ایشان از بلاد یونان متمساز  
 چه حدود بلاد یونان آنست که سابقه قلمی شد اما با و روم است که از جانب جنوب ایشان  
 دریای است که پنجه از مغرب تا بشام کشیده که احوال آن در بابی دیگر روم گویند و جدول  
 ایشان با در روس مطالب است و پاره از بحر مغرب که مشهور باوقیانوس است نیز در خاک  
 شمال ایشان واقع است و حد مشرق ایشان نحو مرز بلاد یونان است و حد مغرب ایشان  
 بلاد اندلس است تا بحر محیط اوقیانوس در یکایک ایشان و دریه شطلمی بود که مانی آن قبل

از زمان عیسی علیه السلام هر چند پیمانها و چار سال پادشاه روم بود و آنکه اعطیلس قیصر که  
 اول قیصر روم بود بر مملکت یونان استیلا یافت و بلاد ایشان آباد و روم منضم ساخته  
 حکم کرد مملکت روم گویند خنک که بل فارس و قفقاز که گندنیان استیلا یافتند مملکت را  
 با فارس منضم ساخته بر همه فارس طاعت می کردند چنانکه بحال اکثر بلاد عرب که در تصرف  
 رومیانست باعتبار حکومت ایشان بلاد روم میگویند بعد از آن بدیند و میسرتیلس  
 بلاد روم و یونان می بود تا زمان قسطنطینوس قیصر که بر ساحل یونان شهر قسطنطیه که  
 باستنبول شهر مشهور و بنا کرد آنرا و اسطفت و هم گردانید و نیزه میان آن زمان  
 بود بدین چون قسطنطینوس دین نصاری علیا کرد جمیع و میان را بدین خود آورد و پنجاه و شش  
 سال حکومت کرد و عجایب البلدان مشهورست که هر کس هر چیز در یونان بنظر کند هرگز  
 خاطرش فراموش نشود اگر خبری از خاطرش نماند باشد چون آنجا رسید باوش آمدند  
 مملکت خنک چنانکه گذشت مشتمل بر عجایب و غرائب بلکه آنکه از مضافات مملکت اسپانیا  
 و اسطفتیست از سلطنت امی مستعد فرانس و جمهور مورچه این عرب تمام می باشد اسپانیا  
 اندک نام گذاشته اند پیش آنکه چون در شهر شادوش بجزای در شهر شادوش بود  
 بن مروان املاک سخرا را اسلام شد اول مملکتی که بدست آمد ملک اندلس بود و  
 و در سایر مملکت سیانیول میان مسلمانان این نام شهرت یافت چنانکه تواریخ این مملکت  
 بکتاب تواریخ انگریزی میگردد که در مخطوطات اندلس اندلس است و آن زبان اسپانیا  
 نامت یافته است که موید و موطن بنا قریب بحد و روس بود و در وقت که چهار صد و شصت  
 تبار زش و چهل و شصت در بحری بود و در آنجا ملک اسپانیا استیلا یافتند

چون مورخین عربانیمغنی آگاهی نداشتند و با غذا صلی لفظ اندلس را در میان گذار و قلم  
 خود ننویسند که یکی از فرزندان بافت بن نوح اندلس نام داشته یکی از بزرگان مستقل از خن پس  
 بطریق میراث یافته در آن خروبو و مطرح حکومت داشت و آنرا با اسم خود موسوم سازد کتاب  
 تقویم البلدان موافق این توید یافته در آنجا کنیه است در پیش آن درخت زیتون چشمه  
 که یکبار آب از چشمه بر آن نذر داشت راستی کند و هم در آنرا درخت بار و در  
 زیتون حاصل شود که یکسال آن کنیه را وجه معاش باشد و آب چشمه را در هم جهت نداد  
 در ظرف نگاه دارند شتره شهرت در اندلس بر ساحل بحر در آن بلده سب  
 حاصل شود که در آنجا شتره باشد و شتره را در آنجا چند چهل جری مگر گمان تصدیف  
 شد در طرسوس شهرت نیز از اندلس بر ساحل دریای شام مهدی عباسی از او بصره  
 و شتره بنا نهاد و در آن شهر شتره بنا باشد و در بیرون آن شهر در حوالی آن شهر  
 که در آن شهر شتره ظاهر است و خوب و مرغز که در آنجا اندازند بوز و شطون  
 شتره است با اندلس و در کوه آنجا است که از سقف آن آب میچکد و در جایی تنه  
 جمع شود اگر چه چندی کمتر از آن آب بردارند اصل که شود و هم در آنجا سیتی است که هر  
 تغیر و پیدایش در دنیا است شتره است در بیان اندلس لقب بجه طلبان و بوز  
 ما حقه سالیان شتره است بطریق طلب از مس تربت ادو و در آن شهر چهل است  
 در آنجا تمامه پندار بعد بعضی را گفتند است که شتره را و آنقدر این که ساخته  
 و برخی از مصلحت آن بگویند که مراد از او پندار است که همین نقطه شتره است که در آنجا  
 بیرون می آید و شتره را با تمامه زنت اندو عبد الملک بن مروان سفاس شتره



باز آوازهای آهیب جانگاہ بان لنگر رسیدوان ولوله تا شدوز کشید دیگرم چند موسی  
 تر غیب نمود و مبالغه میکرد کسی را جرات نمیشد اخرا تبلیغ را مضاعف ساخت گیشتم  
 دیگر قدم تهور دران وادی تخییر نهاد مقرر کرد که رسیانی بر کمرش بندند که اگر خوابد که خود را  
 در اینجا اندازد موکلان رسیانرا بکشند و بیاورند از نالقصه اشخص بر بنجا بر آید سچوست  
 که خود را در اینجا اندازد و موکلان رسیانرا بقوت تمام کشیدند قاست اشخص و بپارو  
 و بموجبی نصفی و نصف لک نامش از سفر حیات حک شد از آن موسی استعلا  
 آن نو مید شده و باز گشت در چین مرز حبت لوح های بسیار هر یک از قفاح بستایش  
 تخمنا از سنگ سفید ملاحظه نمود که در نخود و نصیب کرده بودند و بر آنها اسامی انبیا  
 و سلاطین بر تو کرده و ان بجمه لوح بود از نحاس بر آن نوشته که زینهار از اینجا گذری که  
 بیم پاک است چون موسی بر آن نوشته مطلع گشت و را عجب آمد و سوار گم سپان  
 جلد رهاورد داشتند و با نظر غمناک فرستاد چون از آنجا دور گشت قدری راه رفتند  
 ناگاه جانوران بر عبات سولان از میان آمدن همان ظاهر شدند گنوار بود استبان  
 ایشان پاره پایه کردند و بنا نمودی النمل خوانند خبر از سلطانته از خبر یونان که عبات  
 از خبر بود و فتوس فو که تا کن که در در بقراط بود و بر عم احبن نصر صاحب  
 خلاصه الحیوة از اقلیم چهارم اندو بنگان موهوبین ترا قلمی و اولاد و الدار حکما تعلیم  
 حکیم که از شاگردان موسی الهی است معنی حضرت ادریس بوده بموجب وصیت  
 او همیشه در جزایر ثلاثه بود و چون سفلیتوس وفات یافت بعد از یکاد یونانیان  
 چته شفای امراض مهیا گشت که طبایران عاجزی آمدند و تسل بقبر وی می نمودند

و هفتاد هزار قندیل زمین بر پهن قنار روشن میگردد و در او هزار شاگرد و هشتاد و یک نفر  
مسلح و پند و اندرز حکای یونان مثل اقلیدس و اقلاطون و ارسطو از اولاد او آیند و بصره  
در بطن شکار و هم از اولاد او است پیغمبر نافع بر ارباب بصایر و صاحب نظران منجی نماز و ستود  
نماد که چون پاره از احوال خرابی یونان تعلیم آید و بتقریب نام فحل حکمای نیز زبان خاک گشت  
اگر نکته چند در بیان اقسام حکمت اصولاً آورده و ظاهر کرده شود و در حکمت نتواند بود  
بدانکه حکمت عبارت از دانستن حقایق موجودات است چنانکه هست بقدر طاقت  
بشری و آسمانی او مختلف میشود بسبب اختلاف حریف تعلیم آنچه اگر معرفت حقایق موجودات  
حاصل شود بی تعلیم بشر و صاحب معرفت ماسوی باشد از حضرت الهی با صلاح نبی از اولاد  
بهبود بشر یعنی که مستلزم نظام نبی نوع باشد و بصیفت ربوبیت و صاحب زبانی و پیغمبر  
نمانند و اگر تجلید و استعاده از نبی نوع خود باشد و آنرا حکمت و صلاح نام حکیم خوانند  
و این حکمت در اصطلاح حکیمان عبارت است از دانستن شیای چنانکه قیام نمودن  
بکار چنانکه باید و شاید بقدر استطاعت بشری تا نفس انسانی بکار که مقصد است  
و اصل گردد و بجهت اولی منقسم میشود بدو قسم علمی و عملی که آنرا نظری نیز گویند قسم  
اول یعنی علمی عبارت است از مدار کلمات و عبارات و صناعات جهت بیرون آوردن آنچه  
در قوت باشد بحد فعل و عبارت دیگر حکمت عملی آنست که باعث بود در احوال امور  
که موجود آن بقدرت اختیار راست و غایت شمره ای حکم و کتاب خیر و جناب از علم است  
و حکمت نظری عبارت است از تصور حقایق موجودات و تصدیق با حکام و قواعد و اصول  
که مطابق نفس لا مرشد بقدر طاقت بشری یا علمی است که بحث میکند از اموریکه

وجود و بقدرت اختیارانیت و فعالیت این نحو تحصیل عقاوت خصم است فقط باین  
 دانست که تقیام حکمت اولی باین دو قسم نبایران است که نفس انسانی میان سایر نفوس  
 منحصر است بقوت نظمی و این قوت را باینجه که متوجه است بدانستن خایق موجودات  
 و صنایع معقولات عقل نظری خوانند و از اینجه که متوجه باشد بتصرف موضوعات  
 و تمیز میان مصالح و مفاسد و استنباط صناعات جهت تنظیم امور معاش عقل عملی  
 گویند پس باعتبار تقسیم قوت لطف باین دو شعبه علم حکمت را نیز دو قسم کرده اند و هر  
 یکی ازین دو قسم حکمت منقسم میشود بلبه قسم اما اقسام حکمت عملی که یکی هدیه  
 انشاق است که علم از سنگ و طب و حافی باشد و دوم تدبیر منزلت که از علم کیمیا  
 نیز خوانند تقسیم سیات بدنی است که از علم مملکت داری نیز گویند و بعضی این قسم آخر را  
 نیز بر دو قسم کرده اند یکی آنکه مربوط و منوط بود بچو ت و شریعت که از علم تدبیر  
 خوانند و دیگری متعلق است بارامی ملک که آنرا سیاست یا بدنی گویند اما اقسام حکمت  
 نظری یکی الهی است که آن را علم علی تا بعد الطبیعت و علم کلی و فلسفه اولی نیز گویند  
 و الهی است که بحث کرده میشود در آن از امور که در هر دو وجود خارجی و وجودی  
 محتاج ب ماده نباشد مثل ذات باری تعالی و مجردات و بعضی این قسم را نیز بدو قسم ساخته اند  
 چه اگر آن امور با وجود استغنائی ذاتی از ماده در هر دو وجود متقارن ماده شوند آن  
 کلی و مابعد الطبیعت و ماقبل الطبیعت و فلسفه اولی گویند مثل علم وحدت و کثرت و  
 آن که از مقارنت ماده ماده باشد مثل ذات باری تعالی و صفات کمالین آن علم  
 را علم الهی گویند و هر دو مریانه و علم است که درین بحث کرده میشود از امور که

در وجود خارجی محتاج باوه معنی اندام و فصل احتیاج باوه معینه دارند مانند خطها و سطح  
 و دایره و این علم را باطنی یا بنحیه گویند که ابتدا تحصیل آن باصت بیشتر حاصل  
 میشود قسم سیم علم طبیعی که آن را علم ادنی نیز گویند و آن علمیت باحث از احوال  
 اموریکه در هر دو وجود خود محتاج اند باوه مثل علم باحوال انسان و حیوان و نبات و غیر  
 این قسم ثلثه تقسیم میشود بفرع و اصول اما اصول علم طبیعی بهشت است قسم  
 اول سبع الکلیان گویند و در این قسم بحث کرده میشود از احوال امور عامه که شامل جمیع  
 طبایع باشد مثل باوه و صورت و حرکت طبیعی و مثال آن و قسم دوم را باب السما و العالم  
 خوانند و در این قسم بحث کرده از احوال آسمان و زمین آنچه در آنهاست و احوال عناصر  
 اربعه و طبایع ایشان قسم سیم را باب لکون و الفساد گویند و در این قسم بحث کرده میشود  
 از احوال سایر اجسام چه کون و فساد و تولد و توالد و مثال آن و قسم چهارم را آثار علم  
 گویند و در این علم بحث میکنند از احوال عناصر بر بقیه قبل از امتزج ایشان بیکدیگر و آنچه  
 آنها را خارج میشود و حرکات و تخیل و تکالیف باعث بار تاثیر علومیات در ایشان  
 و تحقیق احوال مرکبات غیره مثل شهاب و یازک و رعد و برق و قوس و غیره  
 و در مثال آن بیاورد است که نزد حکما مرکب است بر دو قسم تام و غیر تام و تام است  
 آنقدر صیغه نوعیه خود کند در زمان معتدیه مثل معادن و نبات و حیوان غیر تام  
 آنکه در زمان معتدیه فقط صوت نوعیه خود نمیکند مانند کانیات جو و شیر و حاصل مثال  
 نیز در اصل مرکب غیر تام است فاما محال حصول مرکبات التامه فی الموالید الثلاثة قسم سیم  
 از اصول علم طبیعی است و در این قسم بحث کرده میشود از احوال مرکبات تامه

و کیفیت توالدان و قسم ششم باب نباتات است که بحث کرده میشود و در آن از احوال حساب  
 نامیه من حیث النمود و قسم هفتم باب حیوانات که منضم ازین معرفت احوال حساب است من  
 حیث الحركة و الحس و قسم هشتم باب النفس الحس و المحسوس خوانند درین قسم بحث کرده  
 میشود از احوال نفس ناطقه انسانی و قوای در آنکه مگر آن تا فرود طبعی نیست  
 اول علم که بحث میکنند از احوال بدن انسان از جهت صحت و مرض و قیات ثمه آن  
 حفظ صحت حاصله و در قیاده زایله است دوم علم نجوم که ثمره آن استدلال است از کمال  
 و اوضاع و حرکات کوکب و حوادث عالم سفلی و بروجه ظن و تخمین سیم علم فرست  
 مقصود از آن استدلال است از خلق بر خلق چهارم علم تعبیر و یاه و غرض ازین فن نیز  
 بطریق تخمین از تجلیات نفس و مشاهده آن صورت بر زخمیه را در حال تعطیل حواس ظاهر  
 بر حوادث کونیة بنوع علم طلب است و مقصود از آن تحصیل افعال غریبه است بواسطه تشریح  
 قوای اجرام علوی با اجرام سفلی ششم علم سیر نباتات است و ثمره آن نیز ظهور افعال غریبه  
 بسبب سیر قوای سفلیات با هر یک یک علم کیمیا است و غرض از آن ایجاد طلا و  
 درین کیفیت که از بعضی اجسام معدنی خواص آنها را سلب نمایند ترکیب متعده آنها را  
 یکدیگر طلا و نقره حاصل میشود اما اصول حکمت ریاضی چهار است اول علم حدود  
 با حقیقت است از احوال انواع عدد و مثل زوج و فرد و تمام و ناقص و زاید و کم استخراج نموده  
 بقواعدین علم جیومات عدویله از معلومات آن دوم علم هند است و درین علم بحث میکنند  
 نما احوال خطوط و سطوح و اشکال نسبت کلیه که مفاد میرزا با یکدیگر بسیار شود بر اصول  
 دو قسم شش است کتاب فلبس صورتی ششم نباتات است که بحث میکنند بر احوال نباتات

چهارم علوم حسابی از جهت حرکت از روی اندازه و ترتیب جهت و صنف و تمامه آنچه که بحث کرده  
 میشود از روی دوروی چهارم علم موسیقی که بحث میکنند از احوال نغمات از جهت اتفاق و جناس  
 و تالیف سخن از آن بهر یکی ازین اقسام را بجهت اصول ریاضی فروع چند است مثلاً علم جبر و  
 مقابله و علم جمع و تفریق <sup>و غیره</sup> اینها از فروع علم عدد است و علم حساب و شایسته علم خبر  
 نقل و علم مناظره و مرام و علم نقل سیاه و علم سوارین و علم اگر مشهور از فروع علم هند است  
 و استخراج جداول و استنباط طریق سنج از صد و امثال آن از جمله فروع علم هیئت و علم حساب  
 آلات سازها مثل ارغنون و قانون و کتاره و ریاب و سهرنگی و مانند آن از جمله فروع  
 علم موسیقی است اما اصول علم الهی چیست اول نظر در امور عامه مثل این است که وجود  
 و کثرت و قوت فعل و علت و معلول و امثال آن و دوم بحث از اصول و مبانی خواه از  
 علم طبیعی باشد خواه از ریاضی و منطوق استیم نظر در اثبات ذات باری تعالی جل شانده که  
 که واجب الوجود است و اثبات تفرد و وحدت و می و بیان اقصاف و بجم صفات  
 کمال و تشریح او از جمله است نقص و زوال چهارم نظر در اثبات جواهر روحانیه که سبب  
 الهی اند و اقرب موجودات اند با وجود نظر در اختلاف مراتب و طبقات ایشان بنحوی که در  
 کیفیت تشخیر و انقیاد اجرام علوی و اجرام سفلی و جواهر روحانیه و لیفت ارتباط عقلیات با  
 علومیات و کثرت یا وحدت از فروع علم هیئت است و نخستین کیفیت وحی و نبوت و شایسته  
 حقیقت معجزات انبیا و کرامات اولیا و همچنین معارف عباد از جمله فروع است علم الهی است چنانکه  
 تفصیل بهر یکی در کتب بسوخته حکمت تبیین و تمبرین است اما اقسام علوم منطوق  
 که نزد بعضی از اقسام علم حکمت نیست بلکه آنست علوم است و نزد جامعه دخیل علوم مکتوب است

و نه آنست چرا که غرض از منطق تحصیل محمولات است و آن منحصر است از تصور و تصدیق پس هر  
 منطقی باید که منحصر باشد در موصل تصور می یا تصدیقی و نظر در موصل تصور می یا با اعتبار  
 آن موصل خواهد بود یا با اعتبار تصدیقات قسم ثانی را باب این غرض کلیات خمسند و قسم  
 اول را فارطی قوس یعنی باب معرفت اول ساریج و همچنین بحث از موصل تصدیقی یا با اعتبار  
 مقدمات آن خواهد بود و آنرا باب یاسین است یعنی باب قضایا گویند یا با اعتبار نفس  
 موصل تصدیقی و آن نیز باعث با صوت موصل تصدیقی خواهد بود و آنرا ثواب طقی  
 یعنی قیاس گویند یا با اعتبار ماده و آن منحصر است در صناعات خمس که عبارت از برهان  
 وجدل و مغالطه و خطابیات و شعریات و بعضی با اعتبار مباحث الفاظ با ابواب ششمند  
 ابواب علم منطق را ده اعتبار نموده اند پایه جزیره است در بحر شام و دریا جزیره شام  
 و قیر نامی بسیارند و سجا مار و گزوم و سباع نمیداشند اگر در آیند چون هوا که سجا  
 شام آنجا رسد فی الحال بمیرند شغفه از بلاد مغرب است بر کنار دریا گویند حضرت موسی  
 و یوشع بن نون با همی بریان همراه داشتند نصف آنرا خورده بودند و نصف باقی ماند زنده  
 شده و در ریاد آمد و الحال آن باسی باقیست که همه در چشمه چون نصف باسی اند و طوطی  
 آنها از یکدیگر بشیرت صغیره جزیره است در مغرب معادن نقره و طلا و نحاس و سزا  
 این و شب بیلانی و زاج و نوشاد و سیاه نجاست و در جزیره حیوانات گزنده  
 و زنده نباشند و در صحرا می آنجا زحف بسیار است و در سجا گویند که جبل  
 گویند مشبهاد در کوشش بسیار شاهه میشود و در دهان مری میگردد و بصفتان  
 غله نموده از برف گاهی خالی نیاست شمس در زمان در جزیره بحر شام بسیار است

یکجا همه زنمان باشند لغایت دلاور و جلی اگر کسی در آنجا رسد آن زمان شبانه پنهانی  
 با او صحبت در نزد پیش از صبح برآید اگر فرزندی آرد او را بکشند اگر دختر زانیکه پدید  
 میآید همه شخصی مشهور است و هفت دروازه دارد و از هر دروازه که بیرون روند  
 روان و شکار و باغات باشد و در میان بلاد عرب بلاد سووان و قحطت چنین گویند که  
 اهل شهر سگان را فریاده تاول فرماید و کوشش شهرت بر ساحل دریای مغرب  
 و سوروی هزار است و از آنجا اندک شش فرنگ است و در سوستان و لاور استم آل است  
 که در ایام المومنین خوانند قلعه الحاریه قلعه ایست در حد مغرب آری ساخته است که در  
 رومی باشد که خود تجار سیده چندا که نزدیک تر قلعه دور تر میرفت و آواز سگان  
 مسموم میشد بهمین دستور چندین ماه رفتند تا شخصی برآپی سوار آمده گفت ای  
 سکن در ترا چه مقصود است گفت آنکه بنجد استعالی ایمان آرید و اگر نه باشما حرب کنم انوار رفت  
 و پیش ملک خود بیان کرد وی کس نیست و بدین جنفی ایمان آورد و سکن را باز گردید  
 و نیز گویند که موسی بن نصر شنید که شهرت که میان آب میرود و غرق نیگردد و  
 رفت تا آنرا ببیند چون بدیاری حکم رسید شهری دید و بر در شهر لوانی و قنطره و بزرگ  
 صنی همین درو است و می کمانی و تری هر که نزدیک رسید ویرا بیزدوی و هلاک کرد  
 و بر در شهر نوشته که هر که بپایه قصد کند پاک گرد و فارسی مغرب شهر  
 بزرگ است از بلاد و بر نزدیک مغرب الیزده دروازه دارد و در جانب غربی آن  
 شهر بسیار است و قبرها و موضعهای لطیف بسیار است و در مسجد جامع آنجا  
 یکلاه و بعضی شماره است و نیز درون شهر و بیرون شهر است و بعضی شهرها

گرم و در هر سرری جوی است و بوستانی در شرق و غرب بطریق مشرق است و در میان آن  
 در میان آن در بایجان در روم بسیار می از عجایب و غرائب شمال دارد و در زمین شکل است  
 سطح آن سنگ و ناهودان از مس و در آن شکل خادمان باشند هرگاه شکل شود  
 انجماده در تخته نشانی فرزند و سطح آن آب ناپاک تر نماید چنانچه آب زمزم است  
 حوضی بزرگ که در تحت است بریزد پس آن آب از آن حوض برگرفته بر طرف شکوه  
 باشند و هنوز در این باشند که ابر در هوا پدید آید و چندان باران بارد که سطح شکوه  
 آب نجس شده شود و از آب پاک مالامال گردد و روم ملکی است در غایت سعادت و شکر  
 بر صنوف نعمت در طرف آن بلاد سعادت و زرد و نقره بسیار باشد در یکی از کتب نظر  
 رسیده که در روم حنی است و در آنحصار خانه صورت خرمی بر یک دیوار نقش کرده اند  
 که ساعت ساعت دم خود را حرکت می دهد کما حق حصار است و در روم بر  
 سنگ پاره بلند تعمیر پذیرفته و غایت استحکام و استواران در کتاف و اطراف  
 صفت شتخار یافته از غریب آنکه در آن زمین هر سال در فصل ربیع شهر روز شنبه  
 جانوران خورد و سبزه گنجشکی از هوا بر زمین افتند و مردم آنها را بگیرند و نمکسود کرده  
 در ظروف و آنی ذخیره کرده و از آن طیور هر چندان سه روز گرفته نشود چنانچه  
 بزرگ شده پرواز نماید و هم ایلی ولایتی است وسیع این جزیره حدود است  
 و در آن قلعه رفیع و حنی بدیع که مسکنی قوی است که اسکان از غایت خصالت و هم  
 بتنگری با تدوین شتخار دارد و قیصریه شهری بزرگ است از طرف روم و در آن  
 کوی افتاده و سلطان الدین کیقباد سلجوقی سور قلعه آن را سنگ تراشیده و

ترتیب داده و بلیغ اس حکیم در آنجا حامی ساخته بود که بجز او فرخنده سخن بچراغ گرم میشد بر وقت  
 موضوعیت در بلاد روم و در آنجا غارت است و در آنجا عذر شهیدی صحابه و تابعین اند که  
 مراد است شمشیر و نیزه دارند و پنج نفر از آنجا پنج دستبرد یوار زده قایم استیاده اند و با  
 نقتضای جراتهای آنها و جامه های ایشان اثر نکرده و بدن شان اصلاحات غیر شده است  
 ششروا در زمان سابقه نام شخصی بوده امر و خیر چند ششروا آن ملحق شده نام  
 ولایتی است از کنار آب کرنا ولایت بابا یو اب و لایع شروا است و بابا یو اب  
 نوشیروان بنا کرده باعث آنکه مردم خوزستان همیشه بخدمت او صل و بهمان آید و غارت  
 کردند می چون نوبت حکومت به نوشیروان رسید کس بک خوزستان و دختر وی  
 زنی نجاست و صلح بدن نسق افتاد که یکدیگر را ببیند و نوشیروان جماعتی از لشکر کشید  
 داشت تا مردم خوزستان را غارت کردند خاقان گلگه نموده پیغام فرستاد و نوشیروان را  
 استبعاد کرده گفت مرا ازین قضیه خبری نیست بلکه مفضلان میخواهند که در آنجا  
 خصوصت است سازند هر گاه بصوابت سرب می نماید که یوار می بیند  
 ستین در سر حد ساریم تا ولایت ما و ساریم شود و این از حوادث یکدیگر را بشنید پس  
 خاقان رضاداد و نوشیروان بابا یو اب را سنگ رخام در غارت حکام عا  
 کرده و دروازه آهین بر آن ترتیب داده جمعی را بر آن گذاشت تا بکه دولت قائم باشد  
 یعنی نسخته که اصل شهر شروان که از اجنیه نوشیروا است و تقریباً بابا یو اب  
 قایم شمرست و باقی توابع او را داخل تلیم می گرفته اند چون در درازا نمیدانند  
 در سر دارد تا کو شامی در سر و غره مانند ساریم شروان از اقل شروا شده است

جهت اختصار باین چند شهر که عظیمند و مشهور اختصار مینمایم با کوا از شهرهای مشهور و سرافراز  
 و پرکنار دریای خزر و قشده در اطرافش توبه و سنگ بکفتال خاک بهم رسد و گویا  
 و درخت و آن زمین نرود و چون آن زمین ببریخ گل سنگ و گره خف کند خاک رسد و بعضی  
 از آن خاصیتی است که سنگش را بجای سبزه بکار برند و از مضافاتش یکی علیا است که  
 قریب بقصد چاه دارد و در آنجا چشمه است و فاک آنجا آنقدر گرمی دارد که مردم و بعضی  
 چون جانوری صید کنند و در طرفی نهاده در زیر خاک دفن نمایند بعد از ساعتی اگر کسی  
 پنجه شش باشد از شش از این نوشیدنی است هوایش نهایت گرمی دارد و فاک کلسا  
 که بر شرفات باره اش اندیشد قوت پروازش از توابع آنجا است شامخی با وجود  
 مختصری نهایت عمومی دارد چنانکه قسریست نیز از خرد در ابریشم بر سال در پنجایع  
 و شیر میشود از میوه آرو سیب و پسته و انبه و آنجا خوب میشود قسریست از این قسریست  
 ساسانی است آب و هوای نیک و در مضافاتش دره است و کمال خضر است  
 دارد و در نهایت حرارت که بخارا آن مانند شعله آتش که از ندره و سوزن است چون  
 قدمی چند چرمین می پذیرد در منافذ گها فرو میرود و بمقدار یک تیر تیر تیر میشود  
 بزرگان شهران سلطان شعر احسان محمد خلیل الدین بیل خانان و افصح العین  
 فلکی و عزالدین و غیره حکایت در عجایب البلدان مسطور است که در حد و باب  
 الابواب ملی است و قریه متوطنان آقصری بلت قامت و سر چهره و سبزه شرمی باشند  
 و بغیر از و بقانیت صفتی ندارند و هیچ از یک سلاطین باجی و خجایی نمیدهند و باج  
 و عینی و ملتی نمی باشند و در هر خانه از آن قریه و خانه بزرگ باشد و در زیر زمین